

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرکز حقایق اسلامی

تحت اشراف حضرت آیت الله سید علی میلانی حفظه الله

<http://www.alhaqaeq.org>

چکیده

در زیارت اربعین میخوانیم «وَبَدَلْ مُهَجَّتَهُ فَيْكَ لَيْسْتَ تَقْدُ عِبَادَكَ مِنَ الضَّلَالَةِ وَالْجَهَالَةِ»^۱

امام حسین علیه السلام خون قلبش را داد تا بندگان خدا را از ضلالت و جهالت رهایی بخشد. اما این نهضت سیدالشهدا علیه السلام در روز عاشورا به پایان نرسید و ادامه آن توسط امام سجاد علیه السلام و حضرت زینب سلام الله علیها در ایام اسارت ادامه پیدا کرد.

اسارتی که با نهایت شقاوت یزید سپری شد و در اول ماه صفر و ورود اسرا به شهر شام به اوج خود رسید تا جایی که سخت ترین ایام اسارت را در سرزمین شام توصیف کرده اند. اما با تمام پلیدی ها و اذیت و آزارها امام سجاد و حضرت زینب سلام الله علیهما وظیفه روشنگری خود را فراموش نکردند و در موقعیت های مختلف با خطبه هاشان به بیدار کردن مردم بر علیه بنی امیه پرداختند. این نوشتار مختصر تلاش دارد تا وقایع تاریخی ایام اسارت بیان کند.

کلیدواژگان: اسارت، امام سجاد علیه السلام، حضرت زینب سلام الله علیها، روشنگری

^۱ ابن قولویه، جعفر بن محمد، کامل الزیارات - نجف اشرف، چاپ: اول، ۱۳۵۶ ش.

ورود به شهر شام

بنابر گزارشات تاریخی کاروان اسرای اهل بیت علیهم السلام از کوفه تا شام حدود ۱۱ روز در راه بودند و ابن زیاد حدود بیستم ماه محرم کاروان را به همراه زجر بن قیس و شمر به سمت شهر شام فرستاد و از ۱۸ منزل عبور کردند و اول ماه صفر به همراه سرهای مقدس شهدای کربلا وارد بر شهر شام شدند.

منازل عبوری کاروان اسرا از کوفه تا شام بدین شرح است: قادسیه، شهرتکریت، منزل کحیله، منزل جهنیه، منزل موصل، منزل نصیبین، شهر حلب، شهر سرمدین، منزل حرّان، منزل اندرین، معرة النعمان، شیزر، قلعه کفر طاب، سیبور، منزل حماة، شهر حمص، شهر بعلبک، صومعه راهب و شهر عسقلان. پس از این منازل اسرا به شهر شام رسیدند.

با خبر رسیدن اسرای اهل بیت علیه السلام به شهر دمشق یزید دستور داده بود تا بساط جشن و شادی آماده کنند.

سهل ساعدی صحابی معروف پیامبر نقل می کند :

خَرَجْتُ إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ حَتَّى تَوَسَّطْتُ الشَّامَ فَإِذَا أَنَا بِمَدِينَةِ مُطَرَدَةَ الْأَنْهَارِ كَثِيرَةَ الْأَشْجَارِ قَدْ عَلَقُوا السُّتُورَ وَالْحُجُبَ وَالِدِّيَابِجَ وَهُمْ فَرِحُونَ مُسْتَبْشِرُونَ وَعِنْدَهُمْ نِسَاءٌ يَلْعَبْنَ بِاللُّدُوفِ وَالطُّبُولِ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي لَا تَرَى لِأَهْلِ الشَّامِ عِيدًا لَا نَعْرِفُهُ نَحْنُ فَرَأَيْتُ قَوْمًا يَتَحَدَّثُونَ فَقُلْتُ يَا قَوْمَ لَكُمْ بِالشَّامِ عِيدٌ لَا نَعْرِفُهُ نَحْنُ قَالُوا يَا شَيْخُ نَرَاكَ أَعْرَابِيًّا فَقُلْتُ أَنَا سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ قَدْ رَأَيْتُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالُوا يَا سَهْلُ مَا أَعْجَبَكَ السَّمَاءُ - لَا تَمُطُّ دَمًا وَ الْأَرْضُ لَا تَنْحَسِفُ بِأَهْلِهَا قُلْتُ وَ لِمَ ذَاكَ قَالُوا هَذَا رَأْسُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ عِتْرَةَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَهْدِي مِنَ الْأَرْضِ الْعِرَاقِ فَقُلْتُ وَآ عَجَبًا يَهْدِي رَأْسُ الْحُسَيْنِ وَ النَّاسُ يَفْرَحُونَ^۲

^۲ مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار (ط - بیروت) - بیروت، چاپ: دوم، ۱۴۰۳ ق.

من بعزم بیت المقدس وارد شهر شام شدم. دیدم آن شهر: شهری است دارای جوی‌های بسیار، دارای اشجار فراوان، پرده‌های دیبا را آویزان کرده‌اند، همه خوشحال و فرحمند، زنانی نزد آنان مشغول نواختن دایره و دنبک بودند!! من با خویشانم گفتم: اهل شام عیدی ندارند که ما آن را ندانیم. گروهی را دیدم که با یک دیگر گفتگو می‌کردند. من به آنان گفتم: آیا شما عیدی دارید که ما آن را نمی‌دانیم؟

آنان گفتند: ای شیخ! گویا: تو اعرابی باشی؟ گفتم: من سهل بن سعد هستم که پیغمبر خدا را دیده‌ام. گفتند: ای سهل! تعجب نمی‌کنی که چرا آسمان خون نمی‌بارد، چرا زمین اهل خود را فرو نمی‌برد؟ گفتم: برای چه؟ گفتند: این سر امام حسین است که عترت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد و از عراق بعنوان هدیه فرستاده شده است.

گفتم: و اعجاباه! سر امام حسین بعنوان هدیه برده می‌شود و مردم اظهار فرح می‌نمایند!؟

سپاهیان یزید بن معاویه شقاوت را به حدی رساندند که حضرت ام کلثوم سلام الله علیه می‌فرماید من به شمر گفتم:

لي اليك حاجة يعني من بتو یک حاجت دارم. شمر گفت: چه حاجتی؟ فرمود: ما را از آن دری داخل شهر دمشق بکن که تماشاچیان کمتر باشند. دستور بده: این سرهای بریده را از میان محمل‌های ما جلوتر ببرند و آنها را از ما دور بدارند.

فقد خزينا من كثرة النظر الينا يعني حقا که ما از کثرت نظر تماشاچیان رسوا شدیم، زیرا در یک چنین وضعی قرار گرفته‌ایم. ولی شمر بعلت آن ظلم و کفری که داشت دستور داد تا سرها را بر فراز نیزه‌ها زدند و در میان محمل‌ها تقسیم نمودند و ایشان را با آن وضع مخصوصا از میان تماشاچیان عبور دادند.^۳

^۳ بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۵، ص: ۱۲۷

لذا وقتی وارد بر شهر می‌شوند حضرت سکینه همان درخواست را از سهل ساعدی می‌کند و این صحابه پیامبر خدا پولی به حامل سرها می‌دهد و او سرهای مقدس را از بین مخدرات جدا می‌کند و به جلوی کاروان می‌برد^۴

ورود به کاخ یزید

سید بن طاووس نقل می‌کند:

ثُمَّ أُدْخِلَ ثَقَلُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَنِسَاؤُهُ وَمَنْ تَخَلَّفَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ عَلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ لَعَنَهُمَا اللَّهُ وَهُمْ مُقَرَّبُونَ فِي الْحِجَابِ فَلَمَّا وَقَفُوا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُمْ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ قَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْشُدْكَ اللَّهُ يَا يَزِيدُ مَا ظَنُّكَ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَوْ رَأَانَا عَلَى هَذِهِ الصِّفَةِ فَأَمَرَ يَزِيدُ بِالْحِجَابِ فَقَطَّعَتْ ثُمَّ وَضَعَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ بَيْنَ يَدَيْهِ وَاجْلَسَ النِّسَاءَ خَلْفَهُ لِيَلَّا يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ فَرَأَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمْ يَأْكُلِ الرُّءُوسَ بَعْدَ ذَلِكَ أَبَدًا وَأَمَّا زَيْنَبُ فَإِنَّهَا لَمَّا رَأَتْهُ أَهْوَتْ إِلَى جَيْبِهَا فَشَقَّتْهُ ثُمَّ نَادَتْ بِصَوْتٍ حَزِينٍ يَفْزِعُ الْقُلُوبَ يَا حُسَيْنَا يَا حَبِيبَ رَسُولِ اللَّهِ يَا ابْنَ مَكَّةَ وَمَنِي يَا ابْنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةَ النِّسَاءِ يَا ابْنَ بِنْتِ الْمُصْطَفَى^۵

هنگامی که زنان و بازماندگان حسین علیه السلام در حالی که بریسمان‌ها بسته شده بودند نزد یزید وارد شدند و با همان حال در مقابل یزید قرار گرفتند حضرت زین العابدین علیه السلام فرمود:

انشدك الله يا يزيد! ما ظنك برسول الله لو رأنا على هذه الحالة!؟

^۴ مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار (ط - بیروت) - بیروت، چاپ: دوم، ۱۴۰۳ ق.
^۵ ابن طاووس، علی بن موسی، اللهوف علی قتلی الطفوف / ترجمه فهری - تهران، چاپ: اول، ۱۳۴۸ ش.

یعنی ای یزید! تو را بخدا قسم می‌دهم تو در باره پیامبر خدا چه گمانی می‌کنی اگر ما را به این حالت بنگرد؟! یزید دستور داد تا آن ریسمانها را قطع کردند. سپس سر مقدس امام حسین را در مقابل خود نهاد و زنان را پشت سر خویش جای داد که به سر مبارک امام حسین نظر نکنند. وقتی چشم حضرت امام زین العابدین به آن سر مقدس افتاد بعد از آن دیگر از گوشت کله گوسفند و امثال آن نخورد.

خطبه حضرت زینب سلام الله علیها در کاخ یزید

همانطور که بیان شد یکی از کسانی که ادامه رسالت امام حسین علیه السلام و روشنگری و مفتضح کردن بنی امیه در دوران اسارت به دوش او بود حضرت زینب سلام الله علیها هست. لذا یکی از جاهایی که حضرت شروع به خطبه خوانی و روشنگری می‌کنند در کاخ یزید است. مرحوم علامه مجلسی در بحار نقل می‌کند وقتی یزید با چوب به لب و دندان امام حسین علیه السلام جسارت کرد فقامت زینب سلام الله علیها عقلیه بنی هاشم از جا بلند شدند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمودند:

أَظَنَنْتَ يَا يَزِيدُ حَيْثُ أَخَذْتَ عَلَيْنَا أَقْطَارَ الْأَرْضِ وَ آفَاقَ السَّمَاءِ فَأَصْبَحْنَا نُسَاقُ كَمَا تُسَاقُ الْأَسَارَى
أَنَّ بِنَا عَلَى اللَّهِ هَوَانًا وَ بِكَ عَلَيْهِ كِرَامَةٌ وَ أَنَّ ذَلِكَ لِعِظَمِ خَطْرِكَ عِنْدَهُ فَشَمَخْتَ بِأَنْفِكَ وَ نَظَرْتَ فِي عِطْفِكَ
جَدْلَانَ مَسْرُورًا حِينَ رَأَيْتَ الدُّنْيَا لَكَ مُسْتَوْسِقَةً وَ الْأُمُورَ مُتَّسِقَةً وَ حِينَ صَفَا لَكَ مُلْكُنَا وَ سُلْطَانُنَا مَهْلًا مَهْلًا
أَنْسَيْتَ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ خَيْرٌ لَأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ لِيُزِدُوا إِثْمًا وَ
لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ^٦

^٦ (٢) آل عمران: ١٧٨.

ای یزید! تو گمان کردی: چون راه قطره‌ای زمین و افق‌های آسمان را بر ما بسته‌ای و ما نظیر اسیران سوق داده می‌شویم ما نزد خدا خوار هستیم و تو نزد او گرامی خواهی بود. و این موضوع نشان می‌دهد که تو نزد خدا اهمیت داری؟! لذا با حالت بزرگ منشی به اطراف خود نظر می‌کنی، فوق العاده مسروری از اینکه دنیا بتورو کرده، امور تو منظم و مرتب شده، مقام سلطنت ما برای تو با صفا شده، آرام باش! آرام باش! آیا قول خدای سبحان را فراموش کرده‌ای که می‌فرماید:

وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ خَيْرًا لِّأَنفُسِهِمْ، إِنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ

مُهِينٌ یعنی افرادی که کافر شدند هرگز گمان نکنند: این مهلتی که ما به آنان می‌دهیم برای آنان خیر باشد، جز این نیست که ما به ایشان مهلت می‌دهیم تا گناهان خود را زیاد کنند و عذاب دردناکی برای آنان خواهد بود.

ادامه خطبه و سخنان عقیده بنی هاشم حکایت از عظمت مصیب و جسارت یزید ملعون به نوامیس رسول خدا صلی الله علیه و اله دارد که در دوران اسارت آنها را به چه هیئت و هیبتی در شهرها گردانده و نزد خود حاضر کرده است.

لذا حضرت زینب سلام الله علیها در ادامه می‌فرمایند:

أَمِّنَ الْعَدْلِ يَا ابْنَ الطَّلَقَاءِ تَخْدِيرُكَ حَرَائِرِكَ وَإِمَاءَكَ وَ سَوْقُكَ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ سَبَايَا قَدْ هَتَكَتَ سُتُورَهُنَّ وَ
أَبْدَيْتَ وَجُوهَهُنَّ تَحْدُو بِهِنَّ الْأَعْدَاءُ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ وَ يَسْتَشْرِفُهُنَّ أَهْلُ الْمَنَاهِلِ وَ الْمَنَاقِلِ وَ يَتَصَفَّحُ وَجُوهَهُنَّ
الْقَرِيبُ وَ الْبَعِيدُ وَ الدَّنِي وَ الشَّرِيفُ لَيْسَ مَعَهُنَّ مِنْ رِجَالِهِنَّ وَلِيٍّ وَ لَا مِنْ حُمَاتِهِنَّ حَمِيٍّ^٧

^٧ مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار (ط - بیروت) - بیروت، چاپ: دوم، ۱۴۰۳ ق.

یعنی ای پسر آزادشدگان^۸ آیا از عدالت تو است که زنان و کنیزان خود را پشت پرده جای دهی و دختران پیامبر

اسلام را به اسیری ببری و سوق دهی؟

تو چادرهای ایشان را برداشتی، صورتهای آنان را باز نمودی، دشمنان ایشان را با ذلت و خواری شهر بشهر میبرند، مردم به تماشای آنان میایند، اشخاص از نزدیک و دور، ناکس و شریف متوجه صورت ایشان میشوند. از مردان دوستی با آنان نیست، احدی از طرفداران آنان نیست که از آنان دفاع نماید.

ماجرای کنیسه حافر

وضعیت اسرای اهل بیت علیهم السلام به گونه‌ای بوده است و یزید رذالتش را به جایی رسانده بود که سران ممالک و مذاهب و دیگر ادیان از دیدن صحنه‌ها و ظلم‌های یزید به ستوه می‌آمدند و به وی اعتراض می‌کردند و به او گوشزد می‌کردند که نباید با نوهی رسول خدا و فرزندان وی اینگونه برخورد کند.

لذا امام زین العابدین علیه السلام می‌فرماید:

وقتی سر مقدس امام نزد یزید آورده شد یزید مجلس شراب ترتیب میداد و سر مبارک حسین علیه السلام را می‌آورد و در مقابل خویشتن مینهاد و شروع بشراب خمر می‌کرد! در یکی از روزها سفیر پادشاه روم در مجلس یزید حضور داشت. او که از اشراف و بزرگان روم بشمار می‌رفت به یزید گفت: ای پادشاه عرب! این سر کیست یزید گفت: تو را با این سر چه کار؟ گفت: چون هنگامی که من بسوی پادشاه خود باز گردم وی از آنچه که من دیده‌ام جویا خواهد شد لذا دوست دارم او را از جریان این سر و صاحب وی آگاه نمایم تا او نیز با فرح و سرور تو شرکت کند.

یزید گفت: این سر حسین بن علی بن ابی طالب است. نصرانی گفت: مادر او کیست؟ یزید گفت: فاطمه دختر پیامبر خدا است. نصرانی گفت: اف بر تو و دین تو؟ من دینی دارم که از دین تو نیکوتر است. پدر من از نسل حضرت

^۸ (۲) منظور از آزادشدگان: جد یزید ابو سفیان است. زیرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه ابو سفیان را آزاد کرد و از خون

داود است. بین من و حضرت داود چند پشت فاصله می‌باشد. مع ذلک ملت نصارا مرا بزرگ می‌شمارند. خاک زیر پای مرا بجهت اینکه پدرم از نسل حضرت داود است برای تبرک می‌برند. ولی شما پسر دختر پیغمبر خود را می‌کشید. در صورتی که بین او و پیامبر خدا بیشتر از یک مادر فاصله نیست. این دین شما چه دینی است؟! ای یزید! آیا داستان کنیسه حافر را شنیده‌ای؟ یزید گفت: بگو تا بشنوم.

گفت: ما بین عمان و چین دریائی است که مسیر آن بقدر یک سال راه است.

در میان آن دریا شهری و عمرانی وجود ندارد جز یک شهری که وسط آن است و طول آن هشتاد فرسخ در هشتاد فرسخ می‌باشد. شهری بزرگتر از آن بر روی دریا وجود ندارد. کافور و یاقوت از آن شهر حمل می‌شود. اشجار آنان از عود و عنبر است. آن شهر در تصرف نصارا است و احدی از پادشاهان مالک آن نیست. در آن شهر کلیساهای متعددی وجود دارد که بزرگتر از همه آنها: کلیسای حافر می‌باشد. در میان محراب این کلیسا یک حقه طلا آویزان است که دارای اثر سم الاغ می‌باشد. می‌گویند: آن اثر جای سم الاغ حضرت عیسی است که حضرت عیسی بر آن سوار می‌شده است، اطراف آن حقه را بوسیله طلا و دیبا تزیین کرده‌اند.

ملت نصارا همه ساله متوجه آن حقه می‌شوند و در اطراف آن طواف می‌کنند آن را می‌بوسند و حاجات خود را از خدای توانا می‌خواهند. این دأب و رسم ایشان است درباره اثر سم الاغی که گمان می‌کنند: حضرت عیسی پیغمبر آنان بر آن سوار می‌شده است. ولی شما پسر دختر پیامبر خود را می‌کشید!! خدا بشما و دین شما برکت ندهد.

یزید دستور داد: این نصرانی را بکشید که مرا در شهرهای خود افتضاح نکند. هنگامی که آن نصرانی احساس کشته شدن کرد به یزید گفت: تصمیم داری مرا بکشی؟ گفت: آری. نصرانی گفت: بدان که من در شب گذشته پیغمبر شما را در عالم خواب دیدم که بمن فرمود: ای نصرانی! تو اهل بهشت هستی.

من از سخن آن حضرت تعجب کردم!! من به وحدانیت خدا و پیامبری حضرت محمد صلی الله علیه و آله شهادت می‌دهم. سپس بر جست و سر مبارک امام حسین را به سینه خود چسبانید و شروع ببوسیدن آن سر کرد و گریه کرد تا شهیدش کردند.^۹

وقایع اسارت از دیدگاه عالمان سنی

با وجود آن که سید ابن طاووس رحمه الله در اللهوف، علامه مجلسی رحمه الله در بحار الأنوار و دیگران از عالمان شیعی در کتبشان این حقایق را نقل کرده‌اند، این مطالب تاریخی مخصوص شیعیان نیست؛ بلکه کسانی که هیچ ارتباطی با اهل بیت علیهم السلام ندارند نیز وقایع رخ داده را تا آن جایی که می‌توانسته‌اند نقل کرده‌اند.

آری، خدا نخواست که این حقایق مخفی بماند. خدا نخواست ظلمی که در کربلا به سیدالشهداء علیه السلام به وقوع پیوسته، مخفی بماند. این اراده الهی است که نمی‌گذارد این نور خاموش شود و ما باید ابزار و ادوات اجرا شدن خواسته حق تعالی را فراهم کنیم؛ چرا که **(وَيَأْتِي اللَّهُ إِلَّا أَنْ يَتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ)**.^{۱۰}

شهاب الدین آلوسی که در حدود دویست سال بعد از واقعه کربلا زندگی می‌کرده، در این زمینه می‌گوید: اسیران را نزد یزید آوردند. او در حالی اطفال و بانوان خاندان امیرالمؤمنین و امام حسین علیهما السلام را می‌دید که سرهای به نیزه زده شده در کنار آنان بود. کلاغی در آن جا سر و صدا کرد، یزید این اشعار را در آن حال سرود:

^۹ بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۵، ص: ۱۴۱

^{۱۰} سوره توبه: آیه ۳۲.

لَمَّا بَدَتْ تِلْكَ الْحَمُولَ وَأَشْرَفَتْ *** تِلْكَ الرَّؤُوسَ عَلَى رَبِي جِيروَنَعَقُ الْغُرَابَ فَقُلْتُ: نَحْ أَوْ لَا تَنْحُ ***

فلقد قضيت من النبي ديوني^{۱۱}

آنان تصریح می کنند که با ورود اسیران اهل بیت علیهم السلام و سرهای شهیدان کربلا یزید اظهار سرور و شادمانی کرد و به همین مناسبت، مجلس شراب برپا کرد.

ابن سعد در الطبقات الکبری به این موضوع می پردازد و می افزاید که یزید با چوب خیزران به دولب امام حسین علیه السلام می زد و این شعر را می خواند:

يَفْلُقُنْ هَامًا مِنْ رِجَالِ أَعْرَآةٍ *** عَلَيْنَا وَهُمْ كَانُوا أَعْقَ وَأَظْلَمَا

مردی از انصار در آن مجلس بود، او به یزید رو کرد و گفت:

ارفع قضيبك هذا، فَإِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقْبَلُ الْمَوْضِعَ الَّذِي وَضَعْتَهُ عَلَيْهِ؛^{۱۲}

چوب را کنار بگذار، همانا دیدم رسول خدا صلی الله علیه وآله آن موضعی را که تو با چوب می زنی می بوسید!

این مطلب را طبری، بلاذری، ابن جوزی که دشمنی فراوانی با اهل بیت علیهم السلام دارد و سخنان بسیاری علیه ائمه علیهم السلام گفته است، نقل کرده اند.^{۱۳}

ابن جوزی در این باره می نویسد:

آن گاه که سرها را به شام آوردند، یزید مجلسی برپا کرد و بزرگان اهل شامرا دعوت کرد و آنان نزد او بودند

که با چوب بر آن سر می زد و می گفت: ...^{۱۴}.

^{۱۱} روح المعانی: ۲۶ / ۷۲.

^{۱۲} الطبقات الکبری: ۸۲.

^{۱۳} تاریخ طبری: ۵ / ۴۶۳، انساب الاشراف: ۲۱۹، ح ۲۱۷

^{۱۴} الردّ علی المتعصّب العنید: ۵۷ - ۵۹.

ابن سعد در الطبقات الكبرى می نویسد:

ثم أتى يزيد بن معاوية بتقل الحسين ومن بقي من أهله ونسائه، فأدخلوا عليه قد قرنوا في الحبال، فوقفوا بين

بين يديه؛^{۱۵}

اسیران را در حالی که با طناب دست‌هایشان را بسته بودند، در مقابل یزید ایستاندند.

ذهبی اسارت خاندان پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و صحنه دل خراش مجلس یزید را به تصویر می کشد و

می نویسد:

اسیران را به نزد یزید فرستادند... امام سجّاد علیه السلام در زنجیر بود. در دست یزید چوب... و می گفت:

در این هنگام امام سجّاد علیه السلام این آیه از قرآن را تلاوت فرمودند:

(مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا).^{۱۶}

این امر بر یزید گران تمام شد؛ چرا که او به شعر تمثیل می کرد و امام سجّاد علیه السلام به آیه قرآن. یزید به

ناچار در پاسخ آن حضرت، این آیه را خواند: **(وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ).^{۱۷}**

کنایه از این که آن چه بر سر حسین آمده، به دلیل عملش بوده است.

امام سجّاد علیه السلام فرمودند: اگر رسول خدا صلی الله علیه وآله ما را در این وضعیت مشاهده می کرد، ما را

از این غل و زنجیرها آزاد می نمود.^{۱۸}

آیا این قضایا را شیعیان ساخته اند؟

^{۱۵} الطبقات الكبرى: ۸۳ .

^{۱۶} سوره حدید: آیه ۲۲ .

^{۱۷} سوره شوری: آیه ۳۰ .

^{۱۸} تاریخ الاسلام، حوادث ۶۱ ، مختصر تاریخ مدینه دمشق: ۲۰ / ۳۵۳ .

هرگز این طور نیست. این که بزرگان از علمای شیعه بر فراز منبرها مطالبی در شهادت سیدالشهداء علیه السلام می‌گویند، همه و همه حق است و کسی نباید تشکیک کند.

طبری در این باره می‌نویسد: اسیرانی را که شامل زنان و کودکان بودند، در حالی که وضع بسیار نامناسب در نزد یزید حاضر کردند.

فاطمه بنت علی گفت: زمانی که ما در مجلس یزید بودیم، او در حق ما دل سوزی نمود و امر کرد که به بدهند و لطفی در حق ما کرد. سپس مردی از اهل شام برخاست و به نزد یزید رفت و به من اشاره کرد و گفت: ای امیرالمؤمنین! این زن را به من ببخش و هدیه کن (!)

چنان بدن من به لرزه افتاد و ترس تمام وجودم را فرا گرفت که از نگرانی لباس خواهرم زینب علیها السلام را که از من بزرگ تر بود گرفتم.

خواهرم زینب علیها السلام به آن مرد گفت:

كذبت واللّه ولؤمت، ما ذلك لك وله;

چنین حقی نه برای تو و نه برای یزید وجود دارد.

یزید از این جمله ناراحت شد و گفت: دروغ گفتی، به خدا سوگند! این ها اسیر و مملوک من هستند (!)

حضرت زینب علیها السلام فرمود:

كلاّ واللّه، ما جعل اللّه ذلك لك إلاّ أن تخرج من ملّتنا وتدين بغير ديننا;

هرگز! به خدا سوگند! خداوند برای تو چنین حقی قرار نداده است... .

یزید با ناراحتی پاسخ داد: همانا تو، پدر و برادر تو از دین خدا خارج شده‌اید (!)

خواهرم گفت:

بدين اللّه ودين أبي ودين أخي وجدّي اهتديت أنت وأبوك وجدك;

تو و پدرت (معاویه) و پدر بزرگت (ابوسفیان) به وسیله دین خدا که همان دین پدرم، برادر و جدّم بود، از گم راهی به هدایت راهنمایی شدید.

یزید گفت: ای دشمن خدا! دروغ می‌گویی (!)

زینب سلام الله علیها پاسخ داد:

أنت أمير مسلّط، تشتم ظالماً وتقهّر بسُلطانك؛^{۱۹}

هم اکنون تو بر ما سلطه داری و ما زیر دست تو هستیم.

این حقایق و اسارت بانوان و کودکان اهل بیت علیهم السلام از کتاب‌های کهن اهل سنت بیان شد تا سرّ و راز

آمدن زنان و کودکان با سیدالشهداء علیه السلام مشخص شود.

دلیل رجوع به کتب اهل سنت

گفتنی است که رجوع شیعیان به کتاب‌های اهل سنت دو دلیل دارد:

۱. دفع شبهات و اتهامات اهل تسنّن که با نگاه به کتاب‌های خودشان به ناچار باید پاسخ را بپذیرند؛

۲. برای این که همگان بدانند این اتّفاقات و قضایا در کتاب‌های شیعی و سنّی موجود است.

البته گفتنی است که عالمان سنّی تمام قضایایی را که در تاریخ اهل بیت علیهم السلام اتفاق افتاده، نقل نکرده‌اند

و تمام رخ دادها را نیاورده‌اند. به اعتقاد نویسنده، آنان در دو قضیه، تمام آن چه را پیش آمده، نگفته و نقل نکرده‌اند:

^{۱۹} تاریخ طبری: ۵ / ۴۶۱ و ۴۶۲، البداية والنهاية: ۸ / ۱۹۴، «... ثمّ دعا بالنساء والصبيان فأجلسوا بين يديه، فرأى هيئة، فقال: قبح الله ابن

مرجانة... عن فاطمة بنت علي قالت: لما أجلسنا بين يدي يزيد بن معاوية رقى لنا وأمر لنا بشيء وألطفنا. قالت: ثمّ إنّ رجلاً من أهل الشام أحمر قام

إلى يزيد فقال: يا امير المؤمنين! هب لي هذه. يعني...» (الردّ على المتعصّب العنيد: ۶۰).

الف) قضیه صدیقه طاهره سلام لله علیها;

ب) کیفیت رخ دادهای کربلا.

البته از سویی ما هر مطلبی را که در کتاب‌های سنی آمده، به طور کلی صحیح نمی‌دانیم.

پس ما به دلیل الزام خصم و اسکات مخالفان مکتب خود به کتاب‌های دیگران مراجعه می‌کنیم و گرنه

مذهب ما در نقل و حفظ حقایق تاریخی و غیر تاریخی زحمت‌های بسیار کشیده‌اند و نقل آنان برای ما بر نقل

دیگران مقدم است. اما چه کنیم که دشمنان دین در مقالات و سایت‌های خود، به اعتقادات ما حمله می‌کنند و

وظیفه ما حفظ این باورهاست.

منابع و مأخذ

١. قرآن كريم
٢. سيد بن طاووس, ابوالقاسم رضى الدين على بن موسى, اللهوف
٣. علامه مجلسى, محمداقر, بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار
٤. طبرى, محمد بن جرير بن يزيد بن كثير بن غالب, تاريخ طبرى
٥. ابن كثير, عماد الدين اسماعيل بن كثير دمشقى, البداية و النهاية
٦. شمس الدين ذهبى, تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام
٧. ابوالقاسم على بن حسن بن هبه الله شافعى دمشقى, تاريخ مدينه دمشق
٨. ابن سعد, محمد بن سعد بن منيع بغدادى, الطبقات الكبرى
٩. آلوسى, سيد محمود افندى آلوسى بغدادى, روح المعانى